

مقدمه

میزگرد این شماره به بررسی اوضاع بحرانی کشور عراق اختصاص دارد. شرکت کنندگان در این میزگرد عبارتند از: دکتر عادل عبدالمهدی، اندیشمند و پژوهشگر عراقی مقیم فرانسه و مدیر مرکز مطالعات و اسناد اسلامی در پاریس، آقای یاسین مجید، سردبیر مجله «الوحدة» وابسته به بنیاد اندیشه اسلامی، و آقای محمد علی مهتدی، مدیر مسؤول فصلنامه مطالعات خاورمیانه. قرار بود آقای سید محمد حیدری، رئیس بانک اطلاعات عراق نیز در این میزگرد شرکت کند که به دلیل گرفتاری ناگهانی موفق به حضور بموقع نشدند. ضمناً یادآور می شود که این میزگرد در پاییز گذشته، قبل از بحران اخیر بین رژیم عراق و ایالات متحده آمریکا (در بهمن ماه ۷۶) انجام گرفته است.

محمد علی مهتدی: ضمن عرض خوش آمد به میهمانان ارجمند بخصوص برادر عزیز جناب دکتر عادل عبدالمهدی که از راه دور تشریف آورده و قسمتی از وقت خود را به ما اختصاص داده اند، می خواهیم در این فرصت به بررسی اوضاع بحرانی یا غیر عادی عراق بپردازیم.

پس از جنگ کویت و عملیات نیروهای ائتلاف غرب به سرکردگی ایالات متحده آمریکا در جهت بیرون راندن نیروهای عراق از کویت در سال ۱۹۹۰ عراق عملاً به سه منطقه تقسیم شده است: منطقه کردنشین در شمال، منطقه هورها در جنوب و بخش میانی شامل بغداد و چند شهر دیگر که تحت سلطه رژیم عراق قرار دارد. در اینجا مجموعه ای از سؤالات وجود دارد که محورهای بحث ما را تشکیل می دهد: نیروهای ائتلاف غربی، پس از رهایی کویت و درهم کوبیدن ارتش عراق اقدامی در جهت تغییر رژیم عراق به عمل نیاوردند. در این چند سال این تحلیل پیوسته مطرح شده که ایالات متحده آمریکا بدیلی برای رژیم صدام حسین ندارد، ضمن

آنکه از این رژیم به عنوان عامل ادامه بحران و لذا توجیه حضور مستقیم نظامی در خلیج فارس استفاده می کند.

این بحث خود بخود ما را به بررسی وضعیت جناح معارض می کشاند که بسیار متنوع و نامتجانس است و در آن گروههای مختلف از احزاب کرد گرفته تا احزاب و تشکلهای اسلامگرا و گروهها و شخصیتهای ملی گرا حضور دارند. به رغم کوششهایی که در جهت ایجاد تفاهم بین این گروهها به عمل آمده به نظر می رسد که جناح معارض طرح یا برنامه مشخصی را دنبال نمی کند و به عبارت دیگر ابتکار عمل را در دست ندارد.

از سوی دیگر، وضعیت شمال عراق بسیار شک برانگیز و پیچیده است و به نظر می رسد که برخی قدرتهای خارجی طرحهای مشکوکی را در این منطقه پیاده می کنند. ارتش ترکیه ظرف دو سال اخیر بارها به بهانه سرکوب چریکهای حزب کارگران کرد (پ.ک.ک) دست به عملیات گسترده ای در این منطقه زده و مسؤولان ترکیه حتی از ایجاد نوار امنیتی در شمال عراق سخن گفته اند. در اظهار نظرهای مسؤولان ترکیه حتی از پاره ای ادعاهای قدیمی نسبت به منطقه موصل یا حمایت از ترکمنهای عراق سخن به میان آمده و این گمان تقویت شده که ترکیه چیزی بیش از سرکوب چریکهای مخالف خود را در شمال عراق دنبال می کند. اما در جنوب، که نفوذ جناح اسلامگرای شیعی بسیار زیاد است، نیروهای غربی هیچ محدودیتی برای ارتش صدام حسین در جهت سرکوب مخالفان قائل نشده اند و این در حالی است که با اجرای طرح رودخانه سوم و خشکانیدن هورها وضعیت بسیار اسفباری برای ساکنان این منطقه به وجود آمده است.

در همین حال، تحریمهای شدیدی که از هفت سال پیش تاکنون علیه عراق اعمال شده زندگی را بر مردم عراق بسیار دشوار کرده است. بازرسان سازمان ملل متحد نیز همچنان در پی کشف سلاحهای کشتار جمعی عراق هستند و معلوم نیست این برنامه تا کی باید ادامه داشته باشد. شک نیست که اوضاع عراق متأثر از تحولات منطقه ای و بین المللی است. با توجه به همه متغیرهای موجود باید دید که بالاخره این کشور در چه مسیری قرار دارد و چه آینده ای در انتظار آن است.

دکتر عادل عبدالمهدی: بسم الله الرحمن الرحيم. وضعیت کنونی عراق، در واقع، چیزی کمتر و پایین تر از حالت قیمومت است. قیمومت حالتی است که برای خود قوانینی دارد، از یک تصمیم یا قطعنامه زمان بندی شده ناشی می شود و براین اساس استوار است که یک ملت شایستگی یا توانایی اداره امور خود را ندارد و لذا برای مدت معینی تحت قیمومت قرار می گیرد تا شرایط استقلال را به دست آورد. اکنون عراق پس از ۷۰ سال که از استقلالش می گذرد در حالتی که کمتر از قیمومت قرار گرفته است یک قیمومت دو فاکتو که نتیجه تأثیرات جنگ خلیج (فارس) است. اساس این قیمومت، این بار، به ملت عراق مربوط نمی شود، بلکه ناشی از این است که حاکم شایستگی ندارد، نه ملت، و این نتیجه جنگ دوم خلیج (فارس) است که دیگر نتایج آن طرح نابود کردن سلاحهای امحای جمعی عراق، اعمال محاصره کامل اقتصادی، ایجاد منطقه امن در شمال، آزادی پرواز هواپیماهای نیروهای ائتلاف در جنوب تا خط ۳۳ درجه و بالاخره ادامه وضع کنونی به بهانه سیاست مهار دو گانه ایران و عراق بود.

سیاست مهار دو گانه - که بعداً درباره آن صحبت خواهیم کرد - اصولاً به هدف ایجاد تغییر در وضعیت ایران بود. اما همین سیاست در مورد عراق به هدف ممانعت از بروز هر تغییر ناخواسته و کنترل نشده اجرا شد. پس از جنگ خلیج فارس، ایالات متحده امریکا در پی ایجاد تغییراتی در عراق مطابق برنامه ها و منافع خود برآمد و به ملت عراق اجازه هیچ نوع تحرکی برای ایجاد تغییر را نداد. بهترین دلیل براین مدعا انتفاضه ملت عراق است که سرکوب شد...

مهتدی: مقصود شما قیام مردمی عراق در مارس ۱۹۹۱ است که به انتفاضه شعبانیه معروف است.

عبدالمهدی: بله، قیام شعبان که در آن مردم در ۱۴ استان از مجموع ۱۸ استان برای تغییر رژیم قیام کردند و امریکا به ارتش رژیم اجازه داد با استفاده از انواع سلاحها این حرکت مردمی را سرکوب کند.

در واقع اگر به عمق مسئله برویم می بینیم که وضعیت کنونی در عراق یک زمینه تاریخی دارد که بخشی از آن داخلی و بخشی دیگر خارجی است. در مورد بخش داخلی، بطور بسیار خلاصه و بدون پرداختن به جزئیات، می توان گفت که از همان آغاز تأسیس پادشاهی عراق، حکومت در این کشور یک منحنی نزولی را در جهت خود کامگی و سلطه فردی طی کرده است.

در آغاز، پس از آنکه انگلیسیها، امیر فیصل هاشمی را در رأس پادشاهی عراق گذاشتند، امور کشور به نخبگان تحصیلکرده وابسته به پایان دوران عثمانی سپرده شد. این نخبگان وابسته به وضعیت اجتماعی و مذهبی خاصی بودند ترکیبی را به وجود آوردند که بعدها به صورت یک ویژگی ثابت در حکومت عراق درآمد. حکومت به جای آنکه در جهت تصحیح این وضع اقدام کند و رابطه دوستی با دیگر بخشهای ملت عراق بویژه کردها و شیعیان ایجاد نماید: به سمت تنگ تر کردن دایره مشارکت گام برداشت. اگر عراق در دوران پادشاهی توسط کادرها و نخبگان تربیت شده در دوره عثمانی اداره می شد، انقلاب ژوئیه ۱۹۵۸ باعث شد که حکومت به دست نظامیان بیافتد و پس از عبدالکریم قاسم، نظامیانی برخاسته از بخشی از منطقه غربی، قدرت را در انحصار خود در آوردند و حتی از سهمیه بغداد در حکومت بسیار کاسته شد، سپس دایره تنگ تر شد و شهرها و روستاهایی مانند رمادی و موصل را از دایره حکومت خارج کردند. این دایره روز بروز تنگ تر و تنگ تر شد تا زمانی که حکومت منحصر به شهر تکریت گشت. پس از آن با حذف فیزیکی رهبری وابسته به گروه معروف به مشایخ ترک قدیم به سرکردگی مولود مخلص، دایره حکومت تنها شامل شاخه هایی از طایفه تکریتی ها شد که در رأس آن احمد حسن البکر و صدام حسین تکریتی، قرار داشتند و حتی حردان تکریتی را نیز حذف کردند. کمی بعد، دایره از این هم تنگ تر شد و به صورت همپیمانی دو خانواده یعنی آل مجید و آل حسن درآمد. آنگاه آل مجید با اقدامات خونین خود آل حسن را از میان برداشت و خود به تنهایی صاحب قدرت شد. تا بالاخره به وضعیت کنونی رسید که حکومت منحصر به یک پدر و پسر شده است.

بنابراین، حکومت در عراق هرگز در جهت مشارکت عمومی یا آشتی ملی در داخل

حرکت نکرد، بلکه با استبداد و غرور قدرت را بطور انحصاری در اختیار خود گرفت و با گسترش ظلم و بیعدالتی خود را در برابر توده مردم قرار داد. به دلیل همین ویژگی، حکومت عراق حتی اصول ثابت ملی عراق را بازیچه قرار داد و بازیریا گذاشتن آنها دست به ماجرا جوئیهای نظامی زد. نخستین ماجراجویی شروع جنگ علیه جمهوری اسلامی بود. بخشی از این ماجراجویی به هدف حفظ وضعیت داخلی بود، اما بخش اعظم آن از یک طرح بین المللی برای محاصره و کوبیدن جمهوری اسلامی ناشی می شد. آنگاه از آنجا که این طرح نتوانست هدفهای خود را بطور کامل برآورده سازد، تحولاتی در داخل عراق و بطور مشخص در ماشین نظامی عراق پدید آمد بطوری که بیش از یک میلیون نفر از عراقیها مسلح شده بودند، عراق به سلاحهای بسیار پیشرفته دست یافته بود، تراوشات این جنگ در ماشین نظامی عراق به شکلی نهفته حرکت می کرد و در مقابل نقشی که در جنگ بازی کرده بود، غنایمی را مطالبه می کرد. این مقدمات، در کنار سیاست دائمی غرب مبنی بر ممانعت از دست یافتن هر کشور عربی و اسلامی به سلاحهای استراتژیک، زمینه را برای جنگ دوم خلیج (فارس) فراهم کرد. تمایل شدید حاکم عراق برای دست یافتن به غنیمت و پاداش، باعث شد که وی بطور مستقیم یا تحت تأثیر این اندیشه خام که روابطش با امریکا به وی پوشش لازم را می دهد، به کویت حمله کند و خود را در برابر جبهه گسترده ای از ائتلاف کشورهای منطقه و فرا منطقه ای قرار دهد. به این ترتیب عراق که به دلایل تاریخی ذکر شده، فاقد توازن داخلی بود، توازن خارجی خود را نیز از دست داد و کار به جایی رسید که وضعیت کنونی پدید آید و کیان عراق و اصول ثابت عراق مرتباً زیر پا گذاشته شود. همانطور که در آغاز گفتم عراق در حالتی از اسارت به سر می برد که بدتر از حالت قیمومت است: فقر روز افزون، گرسنگی، عدم یکپارچگی، دخالت مداوم در امور داخلی کشور، تحرک بی حد و حصر گروههای بازرسی، و یک رشته تحولاتی که تنها با توجه به زمینه های تاریخی یاد شده قابل فهم است.

مهمتی: در مبحث زمینه های تاریخی مربوط به این فجایع و مشکلات، بدون شک باید

به عوامل داخلی و عوامل خارجی توجه شود. در صدر عوامل داخلی باید از چندگانگی و اختلافات ریشه دار بین گروهها یاد کرد که باعث شده حتی احساس وابستگی ملی یا شهروندی در عراق مورد سؤال قرار گیرد. وقتی می‌گوییم ملت عراق بیاد می‌آوریم که یک اکثریت شیعه ستم‌دیده در کنار یک اقلیت سنی حاکم و نیز بخش دیگری از این ملت یعنی کردها به دلیل تبعیض موجود کمتر احساس شهروندی داشته‌اند. در مورد عوامل خارجی نیز پیوسته شاهد اعمال نفوذ یا دخالت یک قدرت خارجی در تحولات عراق بوده‌ایم. زمانی انگلیسیها همه‌کاره بودند و اکنون امریکائیاها به خود حق می‌دهند که در سرنوشت این ملت دخالت کنند. این عوامل را چگونه تحلیل و ارزیابی می‌کنید؟

آقای یاسین مجید: به نظر من عامل داخلی آنقدر مؤثر نیست که زاینده این همه فجایع و مشکلات باشد، بلکه سرشت طبقه حاکم یا طبیعت حکام در کنار عامل خارجی است که این بحرانیها را پدید آورده است. اما چندگانگی موجود در عراق، در صورتی که قدرت حاکمه به شایستگی و خردمندی عمل می‌کرد می‌توانست همین چندگانگی و تکثر را وسیله‌ای برای پیشرفت کشور قرار دهد نه عقب ماندگی. تصور می‌کنم موضوع اختلافات داخلی بین شیعه و سنی و کرد بیشتر مورد سوءاستفاده طبقه حاکم قرار گرفته و در طول دهه‌های گذشته، پیوسته این طبقه حاکم بوده است که با سیاستهای غلط کشور را به سوی انفجار و چندپارگی برده است.

مهتدی: ولی آنچه طبقه حاکم را می‌سازد و رفتار آن را تعیین می‌کند. همان وضعیت اجتماعی و حالت پذیرش یا عدم‌پذیرش است. در واقع اگر طبقه حاکم با خود کامگی برضد منافع کشور عمل می‌کند باید دلیلش را در رخوت و حالت پذیرش جامعه جستجو کرد. برخی با توجه به چندگانگی در جامعه عراق گفته‌اند که نمی‌توان عراق را یک کشور-ملت دانست و از این نظر عراق-مثلاً- با مصر فرق دارد. البته مرزهای ترسیم شده و کشورهای پدید آمده در این منطقه پس از فروپاشی امپراتوری عثمانی، نتیجه توافقهای سایکس-پیکو

بوده نه واقعیت‌های ملی موجود در منطقه، و این نمایندگان انگلستان و فرانسه بوده‌اند که این مرزها را براساس معیارهای خود و حتی در پاره‌ای از اوقات، بدون معیار مشخصی، روی نقشه ترسیم کرده‌اند، و این چندگانگی نیز از اینجا ناشی می‌شود.

دکتر عبدالمهدی: به نظر من این نظر چندان دقیق نیست. چندگانگی در بسیاری از کشورها وجود دارد و این می‌تواند باعث غنا و پیشرفت تجربه ملی یا تجزیه و اختلاف شود، و این بستگی به وضعیت تأسیسی یک دولت و حقوق شهروندی و تعریف ملت دارد، چه این ملت دارای یک تأسیس تاریخی باشد یا تأسیس‌های جدید. ملت عراق، بدون شک - ملتی است دارای ریشه‌ها و سوابق تاریخی. نام عراق در همه ادوار تاریخ وجود دارد. اما مرزهای عراق طبق شرایط زمانی جابه‌جایی داشته، گاه گسترده‌تر و گاه جمع‌تر بوده است. مشکل اصلی اینست که دولت عراق از بدو تأسیس، ترکیبی یافته که بذرفتنه از همان آغاز در آن کاشته شده و چنین نمایان گشته که ملت عراق یک ملت چند پاره است.

لبنان را در نظر بگیرید که در آن سنی، شیعی، درزی، مارونی، کاتولیک، ارتدکس، ارمنی و چندین فرقه دیگر وجود دارند. ترکیب دولت نیز از همان آغاز در برگیرنده همین تعدد فرقه‌ای بوده، اما همین نظام در درون خود یک تجربه دموکراتیک مبتنی بر همزیستی را داشته است، در حالیکه ملت لبنان، از نظر تاریخی بخشی از ملت سوریه بوده، اما در تأسیس دولت این مسئله را در نظر گرفته‌اند که هر یک از فرقه‌های موجود، از حداقل حقوق برای مشارکت بهره‌مند باشد. اما در عراق، از همان آغاز که انگلیسی‌ها سنگ بنای یک دولت را گذاشتند، قبل از ایجاد دولت، ارتش را به وجود آوردند و این دلیل بر وجود مقاصد سرکوبگرانه بود که قبل از هر چیز ادوات سرکوب را پدید آورند تا بذرفتنه دایمی را از همان آغاز در این سرزمین بکارند. بطوریکه هر تحرک مردمی تحت یک عنوان فتنه‌انگیز قرار می‌گیرد. اگر مردم در جنوب قیام کنند، می‌گویند این فرقه‌گرایی است، اگر در شمال دست به تحرکی بزنند می‌گویند این جدایی طلبی است. اما اگر بخواهیم ملت عراق را تعریف کنیم باید بگوییم که ملت عراق از دو قومیت تشکیل می‌شود: عربها و کردها.

از نظر مذهبی نیز پیروان ادیان و مذاهب مختلف در عراق زندگی می کنند. درست مثل بسیاری دیگر از کشورها از جمله خود ایران که در آن فارس و ترک و عرب و کرد وجود دارند، اما تأسیس دولت در ایران بگونه ای بوده که توازن ملی در آن همیشه حفظ شده و هیچ مشکلی از این نظر پدید نیامده، در حالیکه در عراق چنین نبوده و دولت عراق از همان آغاز براساس تعصب فرقه ای و قومی معینی ساخته شده که نتوانسته با تکرر موجود سازش داشته باشد. بنابراین در عراق پیوسته دوگانگی به چشم خورده، هیچ مفهومی روشن نبوده، ظاهر چیزی بوده و باطن چیز دیگری، حقیقت در عرصه سیاسی گم شده، اراده حقیقی در پس شعارها و گفتمان مبهم سیاسی ناپدید گشته. از ملی گرایی صحبت شده اما ملی گرایی خاصی مورد نظر بوده، از ملت صحبت شده و بخش خاصی از ملت مورد نظر بوده، از آینده صحبت کرده اند و کسی نفهمیده که مقصود کدام آینده است. این چیزی است که وضعیت کنونی عراق را به وجود آورده.

مهدتی: مقصود من از طرح این موضوع این است که اگر به فرض، عامل دخالت خارجی را کنار بگذاریم، و همچنین حالت سرکوبگرانه و سلطه جویانه رژیم را هم در نظر نگیریم، آیا در فرض نبود این عوامل، با توجه به سناریوهای مربوط به آینده عراق که در جای خود بدان خواهیم پرداخت، آیا گرایش و تمایلی ملی برای حفظ عراق به شکل یکپارچه وجود دارد، یا اینکه در نتیجه دهها سال فتنه و تفرقه، وضعیت کنونی توانایی حفظ وحدت عراق را ندارد. البته از پاسخ به این سؤال برای بررسی سناریوهای آینده استفاده خواهیم کرد.

مجید: تصور می کنم در زمینه احساسات ملی، فرقی بین ملت عراق و دیگر ملت‌های منطقه وجود نداشته باشد، ولی سیاستهای سرکوبگرانه دولت که در هیچ کشور دیگری به این شدت مشاهده نشده، باعث شده که فرد عراقی پیوسته خود را در حالت معارضا با دولت ببیند. بین شیعیان و رژیم عراق فاصله وجود دارد. بین کردها و رژیم فاصله است، حتی اهل تسنن نیز از رژیم فاصله دارند. شهرها و ساکنان آن احساس می کنند که از رژیم فاصله

دارند و عاملی که باعث شده ملت عراق ضعیف به نظر برسد، همانان شدت سرکوبگری رژیم است که در هیچ کشوری دیگری سابقه نداشته و ندارد. اگر وضعیت داخلی عراق را با دیگر کشورهای منطقه مقایسه کنیم متوجه می شویم که ملت عراق از همان آغاز تشکیل دولت یعنی از دوران پادشاهی تا کنون به شدت سرکوب شده و این سیاست سرکوبگرانه به مرور زمان بطور تصاعدی بر شدت آن افزوده شده، بطوریکه در درون ملت عراق عقده بزرگی نسبت به رژیم پدید آمده و به همین دلیل است که پیوسته به نظرمی رسد که اوضاع در عراق در مرحله انفجار است.

مهدی: اکنون در مورد منطقه کردنشین شمال عراق، بویژه پس از عملیات مکرر ارتش ترکیه و سیاستی که به بروز درگیریهای سخت بین خود کردها بویژه بین دو حزب اصلی منجر شده، سیاستی که حمایت ایالات متحده آمریکا را نیز دارد، گفته می شود که سناریویی برای تجزیه عراق وجود دارد و اسراییلیها نیز در اجرای این سناریو دست دارند، در این مورد اوضاع را چگونه می بینید. آیا زمینه اجرای چنین سناریویی وجود دارد، و یا آنکه - با توجه به موانع داخلی و عوامل منطقه ای - این سناریو قابل اجرا نیست؟

مجید: به نظر من کل منطقه در شرایطی به سر می برد که می توان از آن با کلمه «تصغیر» یاد کرد: بطور مشخص به مفهوم «کوچک کردن» نقشهای هریک از کشورهای بزرگ منطقه. آغاز این سیاست از جنگ کویت است، بویژه که این رویداد همزمان با پایان جنگ سرد و فروپاشی اتحاد شوروی بود. اصولاً این سیاست علیه نقش کشورهای بزرگ منطقه است. مصر کنونی را ببینید و نقش کنونی آن را با نقشی که در دهه های قبل باز می کرد مقایسه کنید. نتیجه این است که مصر به عنوان یکی از بزرگترین کشورهای منطقه، نقش خود را از دست داده است و در حالتی از انزوا به سر می برد، مصر نقش خود را در شمال آفریقا، در قلب منطقه عربی و در همه جا از دست داده و حالا در جستجوی نقشهای کوچک است. در منطقه خلیج (فارس) می بینیم که مصر در پی نقش کوچکی است و موضعی دارد که یادآور

موضوع عراق در ۲۰ سال پیش یعنی اوایل پیروزی انقلاب اسلامی ایران است که موضع خود را به مسئله سه جزیره ربط می داد، کاملاً واضح است که مصر مایوسانه به دنبال ایفای نقشهای کوچکی در اینجا و آنجاست...

مهدی: این مسئله بحث را به بررسی رفتار اسرائیل در منطقه می کشاند. شک نیست که اسرائیل در پی تجزیه کشورهای منطقه به واحدهای کوچک قومی و مذهبی است، اما معلوم نیست که این امر به سود استراتژی آمریکا باشد و از نظر آمریکا تغییر مرزهای سایکس-پیکو مورد نظر نیست. به این ترتیب باز به این بحث همیشگی می رسیم که آیا این اسرائیل است که با استفاده از گروههای فشار صهیونیستی ایالات متحده آمریکا را دنبال خود می کشاند و یا اینکه اسرائیل به عنوان ساخته و پرداخته امپریالیسم غرب و به عنوان یک بازیگر منطقه ای در چارچوب منافع استراتژیک آمریکا عمل می کند. فکر می کنید مناسبت است وارد این بحث شویم؟

عبدالمهدی: اشکالی ندارد. هر سیاستی اعم از منطقه ای یا بین المللی، توسط بازیگران مختلفی اجرا می شود. هیچ سیاستی نیست که تنها یک بازیگر داشته باشد. وقتی بازیگران زیاد باشند بطور طبیعی بین آنها اختلاف نظرهایی بروز می کند. نمی توان اردوگاهی را یافت که منافع مجموع بازیگران آن کاملاً بر یکدیگر منطبق باشد، توجه کنید که ما از بازیگران موجود در یک اردوگاه صحبت می کنیم نه اردوگاههای مختلف، اما این بدان معنی نیست که...

مهدی: مسئله تنها اختلاف نظر نیست، مسئله تباین بزرگ در منافع است.

عبدالمهدی: البته آهنگ اسرائیل همان آهنگ آمریکا نیست. آمریکا بطور کامل متعهد به حفظ منافع اسرائیل در منطقه است. همیشه نیز همین طور بوده و هر چه حکومتها در آمریکا

عوض می شوند می بینیم که فشار لابی صهیونیستی افزایش می یابد و هر رئیس جمهوری که می آید بیشتر از رئیس جمهوری قبلی نسبت به حفظ منافع اسرائیل متعهد می شود. این واقعیتی است که هر روز آن را مشاهده می کنیم. اما رفتارهایی نیز از سوی اسرائیل وجود دارد که امریکا با آن مخالف است مثلاً موضوع انتخاب بنیامین نتانیا هو که امریکا با همه توان کوشید مانع آن بشود زیرا امریکا خواهان پیروزی شیمون پرز بود و حتی کلینتون قبل از اعلام نتایج نهایی انتخابات به پرز تبریک گفت و اگر بیاد بیاوریم همین امر باعث بروز بحرانی در روابط امریکا و اسرائیل در آن زمان شد. این مانع نمی شود که بگوییم امریکا و اسرائیل اهداف مشترکی دارند و امریکا بطور کامل از اسرائیل حمایت می کند، اما آهنگهای مختلف و تصویرهای مختلف درباره حل مسائل منطقه نیز وجود دارد. همه جنگهایی که از سوی اسرائیل علیه کشورهای عربی به راه افتاد مورد تأیید و پشتیبانی ایالات متحده قرار گرفت، با این حال، در مواقعی ایالات متحده فشارهایی نیز بر اسرائیل وارد آورده تا مانع زیاده روی اسرائیل شود بخصوص که امریکا به عنوان یک قدرت بزرگ بین المللی خود را نسبت به حفظ نوعی توازن منطقه ای متعهد می بیند و اسرائیل چنین تعهدی ندارد. مثال دیگر موضع نسبت به مصر است که پیوسته اختلاف نظرهایی بین امریکا و اسرائیل درباره بسیاری از مسایل مثل انتخاب زمان مناسب یا تعیین محدوده ضروری برای پیشبرد یک سیاست خاص وجود داشته و فشارهایی از سوی اسرائیل به امریکا یا از سوی امریکا به اسرائیل وارد آمده است. نگاهی به مطبوعات دو طرف در گذشته نشان می دهد که این اختلاف نظرها و فشارهای متقابل سابقه طولانی دارد.

مهمتدی: برای آنکه زیاد از موضوع مورد بحث خودمان خارج نشویم اجازه بفرمایید به عراق برگردیم و درباره سیاست امریکا نسبت به عراق صحبت کنیم. با توجه به شعارهای امریکا و تبلیغاتی که پیرامون خطر رژیم صدام حسین برای کشورهای منطقه به عمل می آمد انتظار می رفت که جنگ سال ۱۹۹۱ به از میان برداشتن رژیم صدام منجر شود. اما چنین چیزی تحقق نیافت. حتی کوششهایی که از سوی مردم عراق برای سرنگونی این رژیم به عمل آمد مورد پشتیبانی ایالات متحده قرار نگرفت، مثل قیام ماه شعبان مردم عراق که انتظار

می رفت آمریکا از آن جانبداری کند اما آمریکا نه تنها جانبداری نکرد بلکه به رژیم صدام حسین اجازه داد با استفاده از سلاحهای مختلف این قیام را سرکوب کند. البته شاید راههای دیگری نیز برای کنار گذاشتن صدام حسین بود که تجربه نشد. اکنون پس از گذشت سالها به نظر می رسد که امریکاییان به شخصی مثل صدام حسین نیاز دارند و یا اینکه سیاست عدم قطعیت را در انتظار پیدا شدن بدیلی برای رژیم صدام در پیش گرفته اند. این بدیل چیست؟ آیا ایجاد یک نظام دموکراتیک در عراق است؟ یا حفظ نظام کنونی با تغییر رأس نظام بدین معنی که فرد یا نظامی دیگری جای وی را بگیرد و یا اینکه آمریکا در انتظار بروز یک رشته تحولات منطقه ای است که تغییر وضعیت عراق را در این مرحله صلاح نمی داند، و بالاخره به عنوان آخرین احتمال، اینکه در وضعیت کنونی، چیزی منافع آمریکا را تهدید نمی کند و تاجایی که چنین تهدیدی وجود ندارد و ادامه وضع موجود در جهت منافع امریکاست دلیلی برای ایجاد هیچ گونه تغییر به چشم نمی خورد.

عبدالمهدی: مسئله این است که آنچه ایالات متحده و بسیاری از قدرتها و بازیگران منطقه ای را نگران می کند وضعیت جامعه عراق است نه حکمران عراق. موضوع «مهار» که در آغاز از آن سخن رفت دقیقاً به این معنی است که هیچ تحول اجتماعی و مردمی در عراق برضد منافع آمریکا پدید نیاید. لبنان را ببینید. پس از آن همه جنگ و خرابی تغییری در حکومت پدید نیامد. رژیم همان رژیم گذشته است. آنچه تغییر کرده مربوط به صحنه مردمی و جامعه لبنان است که مقاومت جدیدی به وجود آورده. آنچه آمریکا و دولتهای منطقه را می ترساند این است که در صورت آزاد شدن ملت عراق از فشار و قید کنونی، وضعیتی خارج از چارچوب منافع آمریکا و دولتهای دیگر پدید آید. چه از نظر آنها، این ملت که دارای ارتباطات اسلامی با خارج و علایق مذهبی با جمهوری اسلامی است اگر آزاد شود ممکن است باعث بروز ناآرامیهایی در منطقه بشود. این مهمترین عامل در تصمیم گیری آمریکا و کشورهای خلیج (فارس) است. بنابراین مسؤلیت جریانها و جناحهای معارض عراقی است که طرحهایی را ارائه دهند تا این نگرانیها و ترسها از بین برود. این مسئله

اصلی است که قبل از بحث بدیلها باید مورد توجه قرار گیرد. از نقطه نظر فنی، بعد از جنگ خلیج (فارس) یا جنگ آزادی کویت این امکان وجود داشت که رژیم صدام حسین از طریق عملیات نظامی به پایان برسد. همه ما از بحثهایی که بین فرماندهان نظامی با دولت امریکا جریان داشت اطلاع داریم. نظامیها یکی دو روز مهلت می خواستند تا کار را یکسره کنند. اما بوش عملیات نظامی برای سرنگونی رژیم صدام حسین را متوقف کرد زیرا به نظر وی این کار به بروز اختلال در توازن منطقه ای می انجامید. نه اینکه تغییر رژیم توازن را برهم بزند بلکه از نظر آنها تحول در صحنه مردمی نتایج غیرقابل کنترلی در منطقه پدید می آورد و لذا بوش پاسخ داد که عملیات را متوقف کنند. و نتیجه این اقدام حفظ رکود در این منطقه و آغاز فرایند صلح بین اعراب و اسرائیل بود. بنابراین، هدف آنها از سیاست مهار، همانا مهار ملت عراق است تا نتواند بر سرنوشت خود حاکم باشد و آنها بتوانند با ادامه استثمار عراق همچنان از این کشور به عنوان «دروازه شرقی» یا «دروازه شمالی»، آنطور که می گویند، استفاده کنند و عراق را همچنان به عنوان مرز برخورد با تعدادی از کشورها از جمله با جمهوری اسلامی نگاه دارند.

مهتدی: قبل از آنکه نظر آقای مجید را بشنوم می خواهم بپرسم که آیا سخن شما بدین معنی است که ملت عراق برای کسب آزادی باید ایالات متحده را بی طرف کند و اطمینان خاطری به آن بدهد؟

عبدالمهدی: ببینید، کشورها و اصولاً نظام منطقه ای ضعیف شده زیرا نظام بین المللی دچار ضعف است. خود ایالات متحده، از یک دیدگاه، بطور تاریخی در مقایسه با گذشته ضعیف شده است. شاید امریکا دارای قدرت نظامی یا قدرت اقتصادی بیشتری باشد، اما امریکا از نظر تاریخی بسیار ضعیف تر از گذشته است. خود جنگ آزادی کویت از طریق بسیج این همه نیرو دلیل بر ضعف امریکاست، چه در گذشته، یک واحد کوچک انگلیسی به فرماندهی حتی یک افسر با درجه پایین می توانست مناطق وسیعی را اشغال یا

قیامهایی را سرکوب کند. بنابراین دو حالت وجود دارد: اگر اراده ملی و اراده اسلامی در داخل، برنامه های خود را خوب تنظیم کرده بودند، ملت عراق می توانست اراده خود را بر طرف بین المللی تحمیل نماید. بخشی از یک برنامه خوب و موفق، داشتن یک بیان و گفتمان دقیق سیاسی و تبلیغی ملی و متوازن است در جهت اطمینان بخشیدن به طرفهای داخلی و طرفهای منطقه ای که این حرکت یک اصلاحی برای بازگرداندن تعادل و توازن به کشور است نه حرکت برای صدور تجاوز و تعدی به خارج از کشور. اگر جناحهای ملی و اسلامی قادر به انجام چنین کاری باشند یک فرصت تاریخی را در برابر خود دارند. اما اگر جناحهای ملی و اسلامی عراق قادر به قبولاندن اراده خویش نباشند، در این صورت نیز نیازمند اطمینان بخشی به قدرتهای منطقه ای هستند تا این عامل مورد سوء استفاده در جهت ابقای رژیم قرار نگیرد، بخصوص که تبلیغات زیادی صورت گرفته که آزاد شدن ملت عراق به بروز هرج و مرج در منطقه خواهد انجامید. در هر دو حالت ما نیاز به یک گفتمان خوب و متعادل داریم تا به همسایگان اطمینان بدهیم که ملت عراق در صورت آزاد شدن، با همسایگان خود رفتاری به مراتب بهتر و متعادل تر از زمانی خواهد داشت که زیر سلطه یک حکومت فردی و خود کامه به سر می برد، حکومتی که صرفاً تحت تأثیر غرور سیاسی و بازیهای بی ارزش سیاسی به همسایگان خود حمله ور می شد. به عبارت دیگر بهبود اوضاع در داخل خود بخود به بهبود روابط با کشورهای همسایه می انجامد نه به صدور ناآرامی و هرج و مرج.

مجید: من در پیگیری مواضع و اظهار نظرهای امریکا چه قبل و چه بعد از جنگ خلیج (فارس) به هیچ اظهار نظری چه از سوی جورج بوش یا جیمز بیگرا یا دیگران مبنی بر سرنگون کردن رژیم صدام حسین بر نخوردم. تمام مواضع و اظهار نظرهای امریکایی قبل از جنگ متمرکز روی اخراج نیروهای صدام حسین از کویت بود و تاجایی که من اطلاع دارم هیچ سختی در زمینه سرنگوبی صدام حسین گفته نشد. این مسئله مهمی است که فکر می کنم مفهوم مهمی در سیاست امریکا دارد. نکته دیگری که تصور می کنم اهمیت فراوانی دارد نشستن نمایندگان امریکا در خیمه صفوان و مذاکره آنها با نمایندگان رژیم عراق است که

می‌رساند این رژیم به عنوان یک طرف مذاکره مورد قبول ائتلاف بین‌المللی است.
مهدی: تا جائیکه من به خاطر دارم امریکاییان از «تشویق ملت عراق برای رهایی از
نظام صدام حسین» سخن گفته‌اند.

مجید: این مطلب مربوط به اواخر جنگ است و در اعلامیه‌ها و شبنامه‌هایی که معلوم
نبود از کجا پخش می‌شود ذکر شد و در همین اعلامیه‌ها به مردم عراق اطمینان داده می‌شد
که این عملیات علیه آنها نیست. به هر حال این اعلامیه‌ها با مواضع رسمی فرق دارد. در
موضع‌گیری‌های رسمی هیچ‌ذکری از سرنگون کردن رژیم صدام به میان نیامده است.
مطلب دیگر این است که جنگ کویت یا اشغال کویت دو مسئله را پدید آورد: یکی مسئله آزاد
کردن کویت و دیگری آینده وضعیت سیاسی در عراق. ائتلاف بین‌المللی به سرکردگی امریکا
با مسئله اول با جدیتی کم نظیر برخورد کرد و کویت را ظرف ۶ ماه آزاد کرد. سابقه نداشته
است که یک مسئله پیچیده منطقه‌ای به این سرعت از راه نظامی حل شود.

اما در مورد مسئله دوم یعنی آینده وضعیت سیاسی در عراق، ائتلاف غربی به رهبری
امریکا نه فقط هیچ عجله‌ای به خرج نداد، بلکه موضع بسیار مبهمی را اتخاذ کرد که با گذشت
زمان بر غموض و ابهام آن افزوده شد. در آن اوقات اگر هم سخنی از ایجاد تغییر در عراق
به میان می‌آمد بیشتر ناشی از آمال و آرزوهای برخی از کشورها در منطقه و نیز جناح‌های
معارض در عراق بود، در حالی که ایالات متحده امریکا هیچ اراده یا علاقه‌ای به این کار نشان
نمی‌داد.

شاید بتوان گفت که این وضعیت تا حدودی نتیجه تلاشی همبستگی بین‌المللی بود،
زیرا ائتلاف بین‌المللی که با قدرت تمام در مورد آزادسازی کویت عمل کرد، پس از این اقدام
همبستگی خود را به تدریج از دست داد. فرانسه از این ائتلاف خارج شد و خواستار برداشتن
محاصره از عراق گشت. روسیه و چین نیز این ائتلاف را رها کردند. تفرقه در سطح بین‌المللی
به سطح منطقه‌ای رسید. برخی از کشورهای مهم منطقه نزدیک شدن به عراق را شروع
کردند. مصر، ترکیه، سوریه سیاست‌های نزدیکی به عراق را در پیش گرفتند. حتی کشورهای

عضو شورای همکاری خلیج (فارس) نیز که مسئله مسقیماً به آنها مربوط می شد خود را عقب کشیدند. عمان و قطر و سپس امارات به عراق نزدیک شدند. عدم همبستگی حتی به سطوح پایین در میان معارضین عراق نیز سرایت کرد. «شورای ملی عراق» به رهبری احمد چلبی به خط پایان رسید، کردهای معارض دو دسته شدند بطوری که یک دسته از آنها همکاری با رژیم را برگزید و دسته دیگر معارض ماند و این به زد و خوردهای خونین بین جناحهای کرد انجامید. تفرقه به داخل رژیم نیز رسید و به اعدام حسین کامل و کوشش نافرجام برای ترور عدی پسر صدام منجر شد. در همه این رویدادها دیدیم که ایالات متحده امریکا صرفاً نقش یک ناظر را بازی کرد و کوچکترین توجهی به خرج نداد و کمترین کوشش را هم برای ممانعت از این تفرقه نشان نداد درست مانند اینکه این از هم پاشیدگی در یک ائتلاف بزرگ با تمایلات سیاسی امریکا مطابقت دارد.

لذا به نظر من آنچه پیرامون رژیم عراق روی می دهد دقیقاً همان چیزی است که پیرامون نظام مارونی لبنان روی داد. رژیم عراق بین عده ای از ضعیفان، قوی ترین ضعیف به نظر می رسد. همه ضعیف شده اند. عراق به عنوان یک دولت در حسیض ضعف است و از نظر اقتصادی و اجتماعی از هم پاشیده است. معارضه کرد که زمانی روی آن حساب می شد اکنون ضعیف شده، معارضه ملی که خود امریکاییان در ایجاد آن نقش داشتند تلاشی شده، معارضه شیعی قدرت قبلی خود را از دست داده است. تنها رژیم عراق مانده که بین ضعیفاء، قویترین است، درست مانند نظام مارونی لبنان در دهه ۷۰ میلادی. به تصور من اکنون صدام حسین درست مانند الیاس سرکیس است که در ۱۹۷۶ در اوج جنگ داخلی به ریاست جمهوری رسید. مسعود بارزانی مانند سعد حداد، فرمانده به اصطلاح «ارتش لبنان جنوبی» است. احزاب عراق با یکدیگر به کشمکش سیاسی و نظامی پرداختند. کشور در داخل دچار تجزیه شده. لذا وضعیت کنونی عراق بیش از هر زمان دیگر در جهت منافع ایالات متحده امریکا قرار دارد، منافی که کاملاً با منافع اسرائیل منطبق است.

اینکه می گویم اسرائیل چون معتقدم از جنگ کویت بدین سو سیاست اسرائیل در منطقه، عامل بسیار مهم و مؤثری محسوب می شود و در واقع اسرائیل در جهت سلطه جویی

بر کل منطقه حرکت می کند بر این اساس که جای امریکا را در منطقه بگیرد. زمانی این منطقه زیر سلطه فرانسه و بریتانیا بود، سپس امریکاییان وارث انگلیسی ها در این منطقه شدند و اینک اسرائیل درست به همان روشی عمل می کند که زمانی امریکا برای پر کردن جای بریتانیا در منطقه عمل می کرد. می دانیم که اسرائیل از طریق ایجاد روابط و شرکت در کنفرانسها در برخی از پایتختهای عربی در خلیج فارس حضور یافته، در همین حال اسرائیل از طریق ترکیه در جهت عراق حرکت می کند. حضور روز افزون اسرائیل در دریای سرخ و شمال افریقا و منطقه شاخ افریقا بسیار واضح است. تصور می کنم سیاست اسرائیل به گونه ای است که در آینده می خواهد جای امریکا را در منطقه بگیرد بویژه که امریکائیان سیاستهای اسرائیل را نخوانده امضاء و مهر می کنند. من سخت معتقدم که آنچه در منطقه روی می دهد سیاست و خواستهای اسرائیل است نه امریکا. امریکاییان فقط تماشا می کنند و اثر انگشت خود را در ذیل سیاستهای اسرائیل می گذارند. من معتقدم که این حالت ضعف و تشتت همچنان بر منطقه حاکم خواهد بود و روز بروز شدت بیشتری خواهد گرفت.

عبدالمهدی: دیدگاه من در این مورد با دیدگاه آقای مجید فرق دارد. من اوضاع را متحرک می بینم نه ساکن. در گذشته مواردی بود که ایالات متحده کوشید تغییری در وضعیت سیاسی عراق ایجاد کند. اظهار نظرهای رسمی از سوی مسئولان امریکایی وجود دارد مبنی بر اینکه آنها هیچ همکاری با عراق را نمی پذیرند، مگر بعد از تغییر رژیم حاکم، حتی برای این کار تشکیلاتی از عراقیهای معارض به وجود آمد. امریکا واقعاً تمایل داشت تغییری در عراق ایجاد کند اما به شرط آنکه کاملاً در کنترل خودش باشد نه خارج از کنترل. هر وقت امریکا احساس می کند که ایجاد تغییر کنترل شده ممکن است، ابراز تمایل می نماید و هر وقت احساس می کند که ممکن است وضعیت قابل کنترل نباشد، منصرف می شود.

مهدی: ببخشید. آیا معتقدید که مثلاً کنفرانس صلاح الدین یا فرار داماد صدام

حسین در همین چارچوب قرار داشته است؟

عبدالمهدی: بله. مسئله کنفرانس صلاح الدین و تشکیل کنگره ملی عراق در همین چارچوب است. یعنی امریکاییان فکر کردند که با این تشکیلات می‌توانند یک بدیل قابل کنترل برای رژیم عراق به وجود آورند. همه ما می‌دانیم که کنگره ملی عراق، قبل از آنکه کاملاً متحد شود، پس از نشست وین هیأتی را برای دیدار با مسؤولان امریکایی فرستاد. امریکاییان به اعضای هیأت توصیه کردند که بروند و با دیگر گروهها که در کنفرانس وین حضور نیافتند مذاکره کنند تا همه با هم متحد شوند و چتر بزرگی برای جایگزینی در عراق فراهم آورند.

مهدی: چه گروههایی در کنفرانس وین حضور داشتند؟

عبدالمهدی: این گروهها عبارت بودند از گروههای قوم‌گرای موجود در سوریه و دارای پایگاههای مردمی در داخل عراق و گروههای اسلامگرای موجود در ایران که آنها نیز پایگاههای مردمی وسیعی در داخل عراق دارند. به هر حال این یک واقعیت است که امریکاییان در پی یک جایگزین کاملاً کنترل شده بودند. اما این تمایل امریکا بود و طرفهای دیگر نیز تمایلات خود را داشتند. گروههای مختلف ملی‌گرا، قوم‌گرا یا اسلامگرا دیدگاههای خاص خود را در این زمینه داشتند.

به هر حال، من وضعیت را متحرک می‌بینم و معتقدم که امریکا نیز به شکل متحرک عمل می‌کند و در هر مرحله، متناسب با تحولات، درخواستها و به پیشنهادهایی مطابق با منافع خود ابراز می‌کند. نیروهای ملی عراق نیز متحرک هستند و متناسب با تحولات روز، مواضع خود را تغییر می‌دهند.

از سوی دیگر، فرضیه‌ای در صحنه عراق وجود دارد مبنی بر اینکه ایالات متحده امریکا با نیروهای موجود در این صحنه، بازی می‌کند. من با این فرضیه موافق نیستم. شک نیست که ایالات متحده امریکا یک قدرت بزرگ است، امکانات عظیمی در اختیار دارد. اما یک

حقیقت بزرگ نیز در اینجا هست و آن اینکه توازن منطقه ای مختل شده است. منطقه عربی ظرف ۲۰ سال اخیر، از زمان امضای موافقتنامه های کمپ دیوید و پس از آن روندی که از آن به عنوان روند صلح در خاورمیانه یاد شده، توازن خود را از دست داده است. اکنون این عدم توازن پس از شکست به اصطلاح روند صلح که گفته می شد وضعیت منطقه را در زمینه های سیاسی، اقتصادی، نظامی و غیره تغییر خواهد داد، به مراتب بیشتر شده است. باید پرسید که چه کسی مسؤول این عدم توازن است؟ پاسخ این است که مسؤول این عدم توازن نیز همان وضعیت بین المللی است که توازن قبلی را ایجاد کرده بود و اکنون به دلیل ضعفی که دامگیرش هست نمی تواند توازن جدیدی در منطقه پدید آورد. پس چه کسی باید توازن جدید را ایجاد کند؟ پاسخ این است: اراده های محلی، اراده های محلی اگر متحد شوند، و اگر در این عرصه رهبرانی با نیروهایی دارای دیدگاههای مشخص و واضح پدیدار گردند، می توانند توازن جدیدی را مطابق با منافع و مصالح منطقه تحمیل کنند. می خواهیم نتیجه بگیریم که آنچه هست یک حالت کشمکش بین نیروهاست نه حالت دیکته کردن از سوی قدرتهای بزرگ. قدرتهای بین المللی، منطقه و ثروتهای آن را در اختیار دارند، بر حکام منطقه مسلط هستند، فضای منطقه را در کنترل گرفته اند، همه روزه منطقه را مساحی می کنند. در اکثر نقاط منطقه پایگاههای نظامی ایجاد کرده اند، با تعداد زیادی از کشورهای منطقه مانورهای نظامی انجام می دهند، بنابراین منطقه از دست قدرتهای بین المللی است که می تواند بسیاری از سیاستهای منطقه ای را ایجاد کنند، اما ضعف حالت بین المللی، رقابت بین المللی، ضعف حالت امریکا و وجود اسرائیل که چشم طمع به منطقه دوخته، همه اینها مانع از این می شود که یک توازن معقول در پایین ترین حد به وجود آید تا هر کسی بتواند حداقل سهم خود را از منطقه کسب کند. منطق اسرائیل طوری است که می خواهد خواست خود را بر منطقه تحمیل کند، همین امر باعث می شود که اسرائیل در حالت تضاد با اراده مصر، سوریه، جهان عرب و اراده جهان اسلام قرار گیرد. لذا می بینیم که اسرائیل پس از نفوذ در اردن نتوانست رخنه گاههای دیگری پیدا کند. نتیجه می گیریم که در منطقه یک زمینه متحرک وجود دارد نه یک حالت ساکن؛ و تحولات را باید در چنین زمینه ای بررسی و تحلیل

کرد. اگر اراده محلی قادر به تحمیل راه حلهایی باشد، شرایط تاریخی از هر نظر مهیا است. بهترین نمونه پیروزی انقلاب اسلامی در ایران است که با خواست مردم و قدرت رهبری توانست اراده خود را بر خلاف خواست امریکا و اسرائیل بر منطقه تحمیل کند. ایالات متحده یک قدرت بزرگ است و پیشرفته ترین سلاحها را در اختیار دارد، اما فاقد ادوات لازم برای ساخت سیاستهای محلی است. همین امر مهمترین نقطه ضعف در سیاستهای قدرتهای بزرگ است که نیروهای ملی و محلی می توانند از آن بهره گیرند و شرایط پراکندگی را به شرایط خوب انقلابی تبدیل کنند.

مهتدی: یعنی تصویر تا این لحظه تا حدود زیادی تیره و بدبینانه است و...

عبدالمهدی: و در عین حال انقلابی.

مهتدی: و انقلابی، اما...

مجید: نمی توان گفت انقلابی

عبدالمهدی: چرا، نیروهای انقلابی در همه جا حضور دارند.

مجید: نیروهایی که با سرخوردگی حالت تأثیر گذاری خود را از دست داده و اسیر اراده

دیگران شده اند چطور می توانند انقلابی باشند.

عبدالمهدی: شرایط انقلابی که در لبنان پدید آمد، از دل پراکندگی و سرخوردگی

سربلند کرد. در همه کشمکشها و شرایط انقلابی، اگر نیروهای ملی و اسلامی بتوانند از حالت

فقدان تعادل، خوب بهره برداری کنند می توانند راه حلهای تاریخی به وجود آورند و تاریخ در

همه کشورهای جهان این حقیقت را نشان داده است. در چین، مائوتسه تونگ می گفت: هرج و

مرج دنیا را فرا گرفته بنابراین وضعیت خیلی خوب است. لنین توانست از هرج و مرج ناشی از

جنگ اول جهانی بهره گیرد و انقلاب اکتبر را ایجاد کند. اوضاعی که در خیلی از کشورها پدید

می آید می تواند به شرایط انقلابی منجر شود به شرط آنکه یک رهبری شایسته و قوی وجود

داشته باشد. بنابراین شرایط دارای یک تصویر دوگانه است: بدبینانه و خوشبینانه، منفی و مثبت، یک تصویر کاملاً تیره وجود ندارد. تیرگی هست، و نمود آن سختیها و مشکلاتی است که مردم متحمل می شوند، اما وجود همین شخصیتها و مشکلات دلیل مخالفت و قیام است. وقتی جوامع مظلوم و مستضعف قیام می کنند جنگ و درگیری و کشمکش پدید می آید. تأکید می کنم که همیشه تصویر دو وجه دارد نه یک وجه. باید هر دو وجه را دید، زیرا حوادث همیشه به شکل غافلگیر کننده روی می دهند. اگر در فروپاشی کیان های سیاسی قدیم دقت کنیم مثلاً فروپاشی عثمانی یا دولت صفوی، می بینیم که همیشه تصویر دو وجهی است، همیشه بین یک طرف بیگانه یا سلطه جو و طرف دیگری که مبارزه می کند و به سرخوردگیها یا پیروزی هائی دست می یابد کشمکش وجود داشته است.

مجید: در مورد عراق، یک فرصت طلایی برای تغییر وضعیت به وجود آمد، اما نیروهای محلی قدرت بهره برداری و ایجاد تغییر را از دست دادند. مشکل است بگوییم که همین نیروها که آن فرصت طلایی را از دست دادند بتوانند از حالت رنج و فشارهایی که بر مردم وارد می آید بهره برداری کنند. بسیار مشکل است که بگوییم همان نیروهایی که یک بار فرصتی طلایی را از دست داده اند، می توانند در انتظار یک فرصت طلایی از دست رفته باشند تا هدفی را محقق کنند.

عبدالمهدی: به نظر من، تحلیل باید بر اساس منحنی نمایش باشد نه بر اساس مقطع ها. اگر در یک مقطع متوقف شویم فقط یک تصویر می بینیم. اما اگر به کل منحنی نگاه کنیم خواهیم دید که در چه شرایطی منحنی در حالت صعود یا نزول است. می توانیم حالت عراق را در نظر بگیریم و به دو دهه قبل برگردیم و ببینیم عراق در چه وضعیتی بود، یک دهه پیش چگونه بود و حالا چطور است. در این مقطع ها چه کسانی حرف اول را می زدند و چه کسانی حرف آخر را. دو دهه پیش رژیم عراق جنگ ویرانگری را بر ضد جمهوری اسلامی و همچنین جنگ خونینی را علیه ملت خود در داخل آغاز کرده بود و خود را

برای ایفای نقشی بزرگ و ماجراجویانه در منطقه آماده می‌کرد. نتیجه چه شد؟ اکنون ملت عراق به رغم همه بدبختیها، در نهضتی به مراتب بهتر از سابق قرار دارد، در همه زمینه‌ها چه از نظر کمی یا کیفی و نیز امکانات اقدام مردمی و اماکن گسترش نهضت وضعیت بسیار خوب است. از طرف دیگر، رژیم بیش از گذشته ضعیف و دستخوش تشتت و کشمکشهای درونی شده است. دو دهه پیش رژیم عراق با صرف میلیونها دلار در صدد ایجاد تغییر در بافت جامعه عراق بود، این سیاست به دلیل رفتارهای احمقانه رژیم به شکست انجامید. یک یا دو دهه پیش رژیم به شعارهای الحادی خود می‌بالید، اکنون شعار الله اکبر را سر می‌دهد، نه به این دلیل که به این شعار ایمان دارد، بلکه می‌خواهد از این طریق خود را همراه موج عظیم دینداری و اسلام‌خواهی وانمود کند. لذا اگر مقطع‌ها را رها کنیم و منحنی نمایش کلی را در نظر بگیریم می‌بینیم که وضع ملت عراق به مراتب بهتر از گذشته است. جامعه تسنن در عراق اینک بهتر از گذشته حقایق را درک می‌کند. جامعه تشیع به رغم همه فشارها و ستمها، بدون شک در وضعیتی بهتر از دو دهه قبل قرار دارد. آنها از نظر وجود رهبران و نیز داشتن امکانات نظامی و نیروهای عملیاتی شرایط بسیار خوبی دارند. نیروهای کرد که قبلاً بیشتر به صورت پناهنده در خارج به سر می‌بردند، اکنون قدرت محلی را در دست دارند. منحنی نشان می‌دهد که قدرت رژیم و حامیان خارجی آن دچار از هم پاشیدگی گشته و این به دلیل مبارزه بزرگی است که در عراق و در منطقه جریان دارد و تاکنون تعداد بیشماری شهید شده‌اند.

مهدی: شاید این نتیجه‌گیری ناشی از اطلاعاتی است که شما دارید و ما از آن بی‌خبریم. اما آنچه در ظاهر می‌بینیم، این است که وضعیت چه در داخل و چه در زمینه جناحهای معارض در خارج، چندان امیدوار کننده نیست. ملت در داخل در حالت افسردگی و خواری به سر می‌برد و توان هیچ حرکت مؤثری را ندارد. در خارج نیز اختلاف بین جناحهای معارض و بی‌برنامگی مشهود است...

عبدالمهدی: در مدت اخیر عملیاتی صورت گرفته که در سی سال گذشته بی سابقه بوده است، مثلاً عملیات ترور عدی پسر صدام حسین. چنین عملیاتی بدون وجود یک فضای مشخص در داخل امکانپذیر نیست. هم اکنون همه روزه عده ای از ارتش فرار می کنند. تا این لحظه، عده بسیاری از شخصیت‌های بزرگ سیاسی و نظامی وابسته به رژیم، با جناح‌های معارض تماس برقرار می کنند. ارتش عراق دیگر مانند گذشته تکیه گاه رژیم حاکم نیست، بطوریکه رژیم برای کنترل ارتش از نیروهای ویژه استفاده می کند. این تحولات در طول تاریخ عراق سابقه نداشته و باز تکرار می کنم که باید از مقطع نگری خارج شویم و منحنی های صعودی و نزولی را در گستره های تاریخی ببینیم. اگر منحنی صعودی همچنان بالا رود و منحنی نزولی همچنان سیر نزولی خود را طی کند، در یک نقطه مشخص تاریخی بناچار باید یک رویداد مهم به وقوع پیوندد. این مسئله ربطی به اطلاعات ندارد، بلکه نتیجه بررسی علمی واقعیات مربوط به مسیری است که اوضاع عراق طی می کند. در حال حاضر رژیم عراق بر بخش‌های وسیعی از کشور حاکمیت ندارد. یک جناح از نیروهای کرد به سوی رژیم رفته ولی تا این لحظه رژیم هنوز نتوانسته یک طرح آشتی با این جناح ارائه کند. قدرت رژیم از دو منبع سرچشمه می گیرد: نخست، منبع مالی که روز به روز در حال کاهش است و دیگر، منبع نظامی که آن هم اکنون بسیار ضعیف شده و دیگر از آن ارتش میلیونی خبری نیست. در واقع یک کشمکش تاریخی در سرزمین عراق جریان دارد و باید اوضاع را از این زاویه تاریخی نگاه کرد.

مجید: نظر من تا حدودی مغایر دیدگاه آقای دکتر عادل عبدالمهدی است و امیدوارم به بدبینی متهم نشوم. درست است که منحنی قدرت رژیم نزولی و منحنی معارضه صعودی است، ولی از قیام مردمی در بهار ۱۹۹۱ تاکنون جناح معارض نتوانسته دست به یک اقدام کیفی بزند تا ثابت کند که رژیم در حال فروپاشی حقیقی است. حوادث اربعین اخیر نیز نشان داد که با وجود گسترش موج مخالفت و برپایی مجالس عزاداری، وقتی رژیم صدام حسین دست به چنین قتل عام هولناکی می زند، واکنش مناسبی از طرف دیگر صورت نمی گیرد.

بلکه برعکس ارتکاب این جنایت به گونه ای است که انگار صدام حسین در دوره ۱۹۸۰ در اوج قدرت خود قرار دارد. بنابر این معتقدم به رغم ضعف رژیم، حالت مردمی نیز دچار ضعف است و در آینده نزدیک قادر نخواهد بود که تغییر کیفی در عراق ایجاد کند. رژیم هنوز این قدرت را دارد که هرگونه تحرک مردمی را فوراً سرکوب کند. بخصوص اگر توجه کنیم که تحرکات مردمی بطور ناگهانی رخ می دهد، به سرعت شروع می شود و به سرعت به پایان می رسد. مشکل مردم اینست که نمی توانند از کابوس قدرت سرکوبگرانه رژیم خلاص شوند و لذا در بهار ۱۹۹۱ زمانی که مردم احساس کردند سقوط رژیم نزدیک یا محتمل است بلافاصله قیام کردند، ولی این حرکت که در ۱۴ استان آغاز شده بود، به محض آنکه رژیم ابزار سرکوبگری خود را به حرکت در آورد، روبه افول نهاد. من واقعاً بدبین نیستم، اما واقعیت این است که این کابوس بر توده های ملت و بر جناحهای معارض و حتی سازندگان سیاستهای منطقه ای غلبه دارد و هیچکس نمی داند چه زمانی رژیم سرنگون می شود و چه زمانی انفجار مردمی رخ می دهد. معادله بسیار پیچیده است و نمی توان به سادگی تحلیل کرد که چه کسی قوی و چه کسی ضعیف است.

عبدالمهدی: باید بین دو موضوع فرق بگذاریم: یک موضوع مربوط به ضعف فزاینده رژیم و قدرت فزاینده جناح معارض است که آن را منحنی تاریخی به وضوح نشان می دهد. اما اینکه آیا جناح معارض شرایط و امکانات پیروزی را داراست یا خیر، موضوع دیگری است. اصولاً آیا جناح معارض، خود را ساخته است؟ رژیم عراق به عنوان یک پروژه حساب شده از ۷۰ سال پیش به وجود آمده و ساخته شده، در حالیکه جناح معارض در مسیر مبارزه خویش با این رژیم سرکوبگر هرگز فرصت ساختن خود را نیافته است. هیچیک از جریانهای داخل جناح معارض، هنوز موفق به ساختن خود، دارای اهداف و برنامه های مشخص نشده است. وجود شرایط ویژه و بسیار سخت از سرکوبگری شدید گرفته تا جنگهای خارجی و تداخل عوامل گوناگون و تبعید به خارج باعث شده که جناح معارض تا حدود زیادی از آنچه در داخل عراق می گذرد منقطع شود. بنابر این هنگامیکه قیام یا انتفاضه ملت عراق در ماه شعبان شروع شد،

به دلیل همین انقطاع نتوانست به پیروزی برسد، در حالیکه این قیام همه شرایط و زمینه‌های مبارزات ملت عراق از قتل عامها، زندانها، شکنجه‌ها، خون علمای عظام بویژه خون پاک شهید آیت الله صدر را با خود حمل می‌کرد، اما قطع رابطه جناح معارض با داخل باعث شد که این قیام از یک رهبری حکیمانه و دقیق محروم باشد و به نتیجه نرسد.

باید مسائل را از یکدیگر تفکیک کرد. در مورد انقلاب اسلامی ایران، اجازه بدهید این سؤال را مطرح کنم که چرا حضرت امام (رض) در ۱۹۶۳ (خرداد ۱۳۴۲) پیروز نشد و در ۱۹۷۹ (۱۳۵۷) به پیروزی رسید؟ واضح است که شرایط در هر برهه فرق می‌کرد. شرایط مثبتی که به پیشبرد یک طرح کمک می‌کنند حائز اهمیت فراوان هستند، شرایط موجود در صحنه مبارزه ملت عراق با رژیم، اگر با شرایط درونی مربوط به فعالیت سازمان یافته و طرح کامل سیاسی برای ایجاد برنامه‌های درست و دقیق برای تغییر همراه نشود، مسلماً به نتیجه نمی‌رسد. بلکه، ممکن است وضعیت در شرایطی در حال تعلیق و پیش آمدن هر احتمالی بماند. برای اثبات این مطلب بیاید فرض کنیم که در همین شرایط، رأس رژیم ناگهان به مرگ طبیعی بمیرد، بلافاصله شرایط سیاسی حاکم تغییر می‌کند.

مجید: البته این نه به نفع ملت است و نه به سود جناح معارض.

عبدالمهدی: برعکس، من معتقدم که این به سود ملت و به سود جناح معارض است.

این بستگی به نحوه برخورد نیروهای ملی و اسلامی با چنین رویدادی دارد...

مجید: این نیروها آمادگی ندارند و...

عبدالمهدی: اجازه بدهید، این مسئله دیگری است. مسئله طرحها و روشهای عمل

نیروهای جناح معارض بحث دیگری است تا روشن شود که چه دست آوردهایی داشته‌اند و چه نقایصی دارند. طبیعتاً در همه جا، جناح معارض وقتی زیر فشار ضربات طاقت فرسا قرار می‌گیرد، یا بیدارتر می‌شود و یا در اثر خونریزی و شدت ضربات دچار خستگی و بیهوشی می‌گردد. اینجا صحنه مبارزه است، حالت آرامش نیست که شخص با خیال راحت فکر کند و

به راه عافیت برود. چه بسا که شرایط جدیدی پدید آید که بتواند از آن استفاده کند، کما اینکه در خیلی از کشورها این وضع پیش آمده، ما داریم وضعیت و حالت را مشخص می کنیم، اما اگر بخواهیم عوامل مؤثر در این وضعیت را مشخص کنیم و هر یک از نیروها را از جنبه عملکردهای مثبت و منفی ارزیابی نماییم، این چیز دیگری است و می توانیم در فرصت دیگری این ارزیابی را هم انجام دهیم. می نشینیم و تک تک نیروهای جناح کرد، نیروهای اسلامی شیعی، نیروهای نهادی سنی را مورد ارزیابی قرار می دهیم؛ و مشخص می کنیم که کجا درست عمل کرده اند و کجا نادرست. بنابر این نتیجه می گیریم که باید اوضاع را با توجه به شرایط مبارزه، کشمکش و برخورد و صحنه متحرک - و نه ایستا - بررسی کرد و ارتباط آن با عوامل داخلی، عوامل منطقه ای و عوامل بین المللی را مدنظر قرار داد.

مهدی: در مسیر بحث، خود بخود، به بررسی جناح معارض کشانده شدیم. می خواهم به سؤالی که مطرح کردید برگردم. فرض کنیم - همانطور که گفتید - رأس رژیم به هر دلیلی - مرگ طبیعی یا ترور - از میان برداشته شود. چه پیش می آید؟ مردم به شکل حساب نشده ای قیام می کنند و به خیابانها می ریزند، همانطور که در بهار ۱۹۹۱ رخ داد. اما به گفته شما، این تحرک امکان ندارد به نتیجه ای بیانجامد مگر آنکه از طریق جناح معارض، طبق برنامه ای از پیش تدوین شده هدایت و رهبری شود. آیا جناح معارض واقعاً چنین برنامه ای دارد و پس از تجربه تلخ گذشته، آیا به مفهوم علمی و تشکیلاتی خود را برای چنین شرایطی آماده کرده است؟

عبدالمهدی: بله. من فکر می کنم که چنین برنامه ای وجود دارد. جناح معارض عراق - همانطور که همه می دانند - از سه مجموعه یا گروه تشکیل شده است: گروه اسلامگرایان شیعی، گروه احزاب کرد و گروه نیروهای عرب سنی، یعنی رجال نهادهای حاکم. مشکل احزاب کرد این است که آنها فقط به صحنه کردستان توجه دارند، اما نقطه مثبت و مهم آنها این است که دارای نیروهایی هستند که بطور تاریخی با رژیم مخالفند و در عین حال می توانند

یک منطقه جغرافیایی آزاد شده برای مقابله با رژیم در اختیار داشته باشند. گروه نیروهای عرب سنی موجود در نهادها را باید دقیقاً زیر نظر داشت و بررسی کرد، زیرا مخالفت این نیروها یک حالت فزاینده دارد و علت آن، انحصار طلبی صدام حسین و خانواده اش در صحنه قدرت است که باعث شده روز به روز بر تعداد ناراضیان سنی افزوده شود، بطوریکه گروهی به عنوان اعتراض از صحنه قدرت خارج شوند و گروهی با حفظ نارضایتی در حالت خاموشی در داخل صحنه بمانند. ما صدها بل هزاران نفر از این چهره ها را می شناسیم که در حال معارضه یا عصیان علیه رژیم به سر می برند. مشکل این نیروها آن است که ایشان را پیوسته از کردها و شیعیان ترسانیده اند و نقطه مثبت آنها این است که پیوسته به مراکز قدرت در حزب و در ارتش نزدیک بوده اند. اما در مورد گروه نیروهای اسلامی شیعی، جنبه مثبت این است که بطور طبیعی توده های مخالف رژیم را در اختیار دارند و این توده ها پیوسته آمادگی قیام و انقلاب را دارند به شرط آنکه رهبری لازم را دارا باشند. جنبه منفی آنها این است که نیروهای شیعی طرح خود را بطور کامل روشن نکرده اند. بسیاری از خطوط این طرح مبهم مانده و آنها به یک قالب پخته و کامل در نحوه برخورد با دیگر نیروها و عوامل در صحنه عراق دست نیافته اند. نظریه تحرک سیاسی آنها، همچنان نقایص زیادی دارد. آیا باید به روش جنگ انقلابی حرکت کنند؟ روش جنگ انقلابی نیازمندیها و لوازمی دارد که هنوز در اختیار نیست. آیا باید به روش مبارزه منفی و شورش مدنی عمل کنند تا رژیم دچار فرسایش شود و این مسیر به حصول تغییر بیانجامد؟ اینها مسائلی است که جناح معارض شیعی بطور تاریخی از آن رنج برده است و این امر اکنون مورد بحث و بررسی است و برخی از عملکردهای پخته در صحنه نتیجه وجود همین بحثها و بررسیهاست: اینکه تحرک در قبال هم مذهبان شیعی یا همخونان عرب چگونه باشد و اینکه آیا باید با توجه به اکثریت عددی جمعیت شیعی، روی آرمان انتخابات تأکید شود، و در این صورت اعمال این روش، چگونه باید در گروههای دیگر یعنی کرد و عرب سنی اطمینان ایجاد کرد، از چه راههایی باید رژیم را زیر فشار قرارداد تا از انحصار طلبی دست بردارد، یا اینکه چگونه باید از انحصار طلبی رژیم در جهت ایجاد نزدیک و همبستگی بین همه گروههای جناح معارض بهره برداری کرد. بنابر این دهها عنوان و موضوع دیگر هست که همه مورد بحث

و بررسی قرار دارند. بنابراین نتیجه می‌گیریم که امکاناتی برای بهره‌برداری خوب از اوضاع وجود دارد و در مقابل، نقایصی نیز هست که مانع پیشبرد طرح می‌شود. این نقایص الزاماً‌کننده یا غیر قابل حل نیست. بناچار باید رجال نیرومند بپاخیزند و دامن همت بر کمر زنند، باید طرحها را تکمیل کنند، باید راههای خروجی پدیدار شوند، همه ملتها از چنین شرایطی عبور کرده‌اند. درباره لبنان خیلی صحبت کردیم، زمانی می‌نشینیم و ساعتها و روزها بحث و بررسی می‌کردیم اما هیچکس فکر نمی‌کرد که امور در شکل کنونی پیش رود. در بسیاری از اوقات، دشمن خود با رفتارهای احمقانه راه‌حلهایی را در برابر ملتها می‌آفریند، راههای که در شرایط عادی کسی بدان نمی‌اندیشد. لذا در حال حاضر، شرایط و امکانات خوبی برای بهره‌برداری وجود دارد. مشکلات هم زیاد است. اگر نیروهای ملی و اسلامی با آگاهی سیاسی بتوانند راه‌حلهایی - دست کم در حد لازم و در نه حد آرمانی - پیدا کنند وضعیت خوشبینانه خواهد بود، و اگر نیروهای ملی و اسلامی دچار فقدان عزم سیاسی شوند و از یافتن راه حل برای این معضلات عاجز گردند، طبیعتاً، رژیم حاکم از قدرت ذاتی خود بهره می‌گیرد و شرایط صحنه را طبق مصلحت خود در اختیار می‌گیرد و در این صورت، نیروهای ملی و اسلامی به رغم فراهم بودن شرایط، توانایی ایجاد تغییر را نخواهند داشت و من اوضاع را این چنین می‌بینم.

مجید: ولی به نظر من، مشکل مزمن جناح معارض عراق این است که کردها پیوسته عامل قوت و درعین حال عامل ضعف این جناح بوده‌اند. احزاب کرد وقتی به دیگر نیروهای معارض می‌پیوندند عامل قوت معارضه می‌شوند، همانطور که در گردهمایی صلاح‌الدین رخ داد، ولی آنها ناگهان با رژیم کنار می‌آیند و جناح معارض شکسته می‌شود. لذا بطور تاریخی ثابت شده است که نمی‌توان به احزاب کرد اعتماد کرد. به رغم همه حرفهایی که در نهادهای عربی سنی از بروز تغییر گفته می‌شود، حالت طمع و چشیدن دائمی طعم قدرت پیوسته باعث می‌شود که به رژیم بچسبند و از نزدیک شدن به گروههای دیگر کرد و شیعی خودداری نمایند. شاید آنها در شرایط فعلی به دلیل قرار گرفتن زیر فشار سرکوبی، بطور

مقطعی به کردها و شیعیان نزدیک شوند، اما این نزدیکی پیوسته تاکتیکی خواهد بود و آنها به محض تغییر شرایط، به مخالفت با دیگر گروهها و سرکوبی آنها ادامه خواهند داد. نیروهای شیعی نیز متأسفانه تا این لحظه - تا جائیکه من می دانم - فاقد یک طرح سیاسی حقیقی هستند. بطور نظری ممکن است آنها چنین طرحی را به وجود آورند ولی این امر بسیار کند صورت می گیرد و از سال ۱۹۹۱ یعنی تاریخ اشغال کویت و قیام ملت عراق تاکنون، شاهد تحول مثبتی در صحنه جناح معارض عراق نبوده ایم. به نظر من جناح معارض عراق در ۱۹۹۱ در وضعیت بهتری نسبت به شرایط کنونی قرار داشت. درست است که رژیم ضعیف شده، اما اگر مقایسه کنیم می بینیم که رژیم در زمینه روابط منطقه ای و بطور کلی خارجی در شرایط بهتری قرار دارد، در حالیکه جناح معارض از نظر روابط منطقه ای عقب نشینی کرده و بسیاری از مواضع خود را از دست داده است؛ حتی همبستگی داخلی خود را هم از نظر نزدیکی بین افراد، سنی ها و شیعیان، نتوانسته حفظ کند. لذا، تصور می کنم همه چیز بستگی به تحرک شیعی دارد که باید طرح خود را کامل کنند، برنامه های خود را در جهت تغییر معادلات موجود تدوین نمایند. اما اعتماد به احزاب کرد و شخصیت های سنی داخل نهادهای حاکم - بطور تاریخی ثابت شده که - بیفایده است.

مهندسی: در بحث مربوط به جناح معارض عراق، نباید از اهمیت نقش قدرتهای منطقه ای و همسایه عراق غافل شویم. مقصودم کشورهای سوریه، ترکیه، ایران و عربستان سعودی است. در عین حال چیزی به نام «اراده بین المللی» مطرح است که خطوط سرخی را قائل شده و به دیگران القا کرده که نباید از این خطوط فراتر روند. از جمله این خطوط سرخ می توان از تفاهم عراق و سوریه نام برد که پیوسته ممنوع بوده است. همچنین همکاری بین عراق و ایران که هرگز اجازه آن را نداده اند چرا که پیوسته از تشکیل یک جبهه شرقی نیرومند که تهدیدی برای اسرائیل محسوب می شود در هراس بوده اند و همانطور که می دانیم حفظ برتری نظامی اسرائیل بر همه کشورهای منطقه یکی از اصول ثابت سیاست ایالات متحده در خاورمیانه محسوب می شود. این در حالیست که جناح معارض عراق به

پشتیبانی کشورهای همسایه نیاز دارد. در همین چارچوب باید به تحرک اخیر ترکیه و همکاری امنیتی - نظامی آن با اسرائیل علیه دیگر کشورهای منطقه بخصوص سوریه و عراق اشاره کرد، چیزی که باعث شده سوریه به نوعی به عراق نزدیک شود، مرزها را باز کند و به مراودات تجاری با رژیم عراق در چارچوب نفت در برابر غذا بپردازد. تصور می‌کنم که شرایط برای جناح معارض بسیار پیچیده، سخت است و این جناح ناچار است در چندین جهت داخلی و خارجی به فعالیت بپردازد و این امر نیازمند دست کم نوعی هماهنگی بین گروه‌های موجود در جناح معارض است تا امکان یک تحرک منطقه‌ای یا حتی بین‌المللی فراهم آید.

عبدالمهدی: تحولاتی که شما بدان اشاره کردید، فعل نیست بلکه نتیجه فعل است. پس از جنگ دوم خلیج (فارس) این تصور در کشورهای همسایه پدید آمد که عراق در آستانه تغییر سیاسی قرار گرفته است. لذا، طرح‌هایی بین کشورهای همسایه و جناح معارض عراق مورد بحث قرار گرفت، اما تقایص و منفی‌گرایی جناح معارض و واضح نبودن خواست کشورهای همسایه باعث شد که این طرح‌ها به سطح مطلوبی از پیشرفت نرسد. عراق کشوری است که وضعیت آن نمی‌تواند تا ابد در حال تعلیق بماند. هریک کشورهای همسایه نسبت به رژیم عراق موضعی برخاسته از منافع خود در پیش گرفته‌اند. سعودیها نسبت به ایجاد تغییر در عراق نظر مساعد داشته‌اند اما پیوسته حساسیتهایی را در زمینه همکاری با بسیاری از نیروهای موجود در جناح معارض نشان داده‌اند...

مهدی: مقصودتان گروه‌های شیعی است.

عبدالمهدی: البته سعودیها به برخی از این گروه‌ها روی خوش نشان داده‌اند اما موضع آنها شبیه موضع امریکا بوده که بیشتر هدفش مهار اوضاع است. آنها حتی در مورد احزاب کرد نیز حساسیت داشته‌اند و حی نسبت به حجم نفوذ دیگر قدرتهای منطقه‌ای نیز حساس بوده‌اند و حساب کرده‌اند که در صورت بروز هرگونه تغییر - مثلاً -، حجم نفوذ ایران یا

سوریه چقدر خواهد بود. این مسئله نیز در موضع سعودی جایگاه خود را داشته است. در مورد سوریه، پیوسته شاهد کشمکش حادی بین دو جناح حزب بعث در عراق و سوریه بوده ایم. هریک از دو طرف پیوسته طرف دیگر را متهم به توطئه چینی یا پذیرا شدن نیروهای معارض یکدیگر کرده اند. به نظر من، سوریه اکنون اولویت را به مبارزه اش با اسرائیل و مقابله با فشاری که از سوی امریکا بر آن وارد می آید می دهد. لذا سیاست درهای باز سوریه که اخیراً شاهد آن بوده ایم یک امر طبیعی است. سوریه می بیند که همه کشورهای منطقه چنین روابطی را با عراق ایجاد کرده اند. ایران که هشت سال جنگ را با عراق پشت سر گذاشته اکنون روابط تجاری با عراق دارد و دید و بازدیدهایی بین دو طرف صورت می گیرد. ترکیه، اردن و بعضی از کشورهای خلیج (فارس) روابطی در همین زمینه با عراق دارند. لذا سوریه می بیند که ناچار است طرحهای اردن را در عراق خنثی کند، از فشار امریکا و اسرائیل بر خود بکاهد و به سود تجاری نیز برسد، پس خطوطی را با عراق باز می کند. این اقدام در چارچوب یک پروژه همکاری با عراق نیست. هیچیک از کشورهای همسایه وارد برنامه ریزی همکاری با رژیم عراق نشده است. همه مقطعی کار می کنند.

ترکیه همیشه خواهان روابط تجاری با عراق بوده و در جهت برداشتن تحریم از عراق تلاش کرده است، بخصوص که لوله های صدور نفت عراق از ترکیه می گذرد و به ترکیه فواید ترانزیتی می رساند. ولی ترکیه کنونی با ترکیه گذشته فرق دارد. نمی توان درباره ترکیه به این سادگی سخن گفت. ترکیه کنونی دستخوش تفرقه و بحران داخلی است که هنوز حل نشده و بخشی از این بحران بناچار به خارج صادر می شود. مشکل کردها، بحران حکومت، نقش نهاد نظامی، اسلامگرایی و غیره است. این مسائل باعث می شود که نتوانیم بدون اینکه بپرسیم: کدام ترکیه؟ به سادگی بگوییم: موضع ترکیه این است یا ترکیه فلان سیاست را دارد. در گذشته برخی از نیروهای حاکم در ترکیه موضع «بازسازی و توانبخشی» به رژیم عراق را دنبال کردند و این کاملاً قابل درک بود، زیرا ترکیه می دید که دیگران بخصوص جمهوری اسلامی ایران دارای نفوذ و امکان دخالت گسترده در عراق هستند.

اما در مورد ایران، باید گفت که جمهوری اسلامی ایران، حتی در اوج جنگ، روابط خود

را با عراق قطع نکرد. روابط در اواخر جنگ به نوعی قطع و پس از آتش بس بلافاصله از سر گرفته شد. ایران دو موضوع را مدنظر داشت: یکی روابط بین یک دولت با دولت دیگر یعنی رابطه با طرفی که به هر حال بر عراق حاکم است، اما از طرف دیگر ایران کوشید موضوع متمایزی داشته باشد. حتی در اثنای جنگ کویت که صدام حسین نامه‌هایی برای آقای رفسنجانی فرستاد و خواستار همپیمانی عراق و ایران شد، ایران موضع متمایز خود را ادامه داد و کوشید دو مسئله رابطه با ملت عراق و دیگری رابطه بین دو دولت را از هم جدا کند. در اینجا دو موضع می‌بینیم که هریک بیانگر دیگری است.

موضوع جبهه سه جانبه یا چهارجانبه‌ای که نجم‌الدین اربکان مطرح کرد، کاری بسیار بزرگ و مهم بود. اما این صدام حسین بود که با آغاز جنگ علیه جمهوری اسلامی این طرح را خنثی کرد و مانع از آن شد که عراق جایگاه خود را به عنوان بخشی از یک جبهه بزرگ اسلامی و عربی در مقابله با طرح اسرائیل به دست آورد. ما خوب می‌دانیم که در همه مقاطع، ایران و سوریه توانستند به همپیمانی خود ادامه دهند و این همپیمانی استراتژیک حتی در لبنان نیز خود را نشان داد. کسی که مانع شرکت عراق در این همپیمانی شد خود صدام حسین بود. ایجاد این جبهه چیزی مطلوب و درست است اما شرایط کنونی عراق اجازه ایجاد آن را نمی‌دهد. برای ایجاد چنین جبهه‌ای، یعنی جبهه شرقی، اول باید مسائل عراق حل شود و امور عراق، اصلاح شود. نمی‌توان تصور کرد که عراق تا ابد به شکل کنونی معطل بماند. در این حالت بی‌وزنی چطور عراق می‌تواند در جبهه‌ای بزرگ با مأموریتی عظیم و ژرف وارد شود. ایجاد این جبهه در این شرایط باعث خواهد شد که عراق آن را به حضيض بکشاند. مسئله شوخی نیست. این یک جبهه ظاهری نیست، بلکه چنین جبهه‌ای یک تحول عظیم محسوب می‌شود و مأموریتی بس عظیم دارد، در حالیکه شرایط بحرانی عراق از تجزیه و تفرقه موجود گرفته تا عدم مشروعیت رژیم ابدأ اجازه پاگرفتن چنین جبهه‌ای را نمی‌دهد. لذا نتیجه می‌گیرم که سخن گفتن از این جبهه بیشتر برای ایجاد فشار و تحریک است و نمی‌تواند به حقیقت پیوندد مگر از طریق اتحاد ملتهای این کشورها یا ملتها و برخی از رژیمهای انقلابی موجود مثل سوریه و ایران.

مجید: در این زمینه مطلبی را باید یادآور شوم. در مورد دیدگاه جناح معارض عراق مبنی بر لزوم تغییر سیاسی در این کشور، من بدبین نیستم، اما با توجه به تحولات جاری معتقدم که اوضاع عراق وارد مرحله جدید و بسیار پیچیده‌ای شده است، زیرا بر اساس تجربه‌هایی که شاهد بوده‌ایم می‌توانیم بگوییم عامل منطقه‌ای وقتی وارد یک بحران می‌شود، آن را کاملاً پیچیده می‌کند. در همه بحرانهای منطقه، عامل منطقه‌ای هرگز به عنوان یک عامل پایان بخش عمل نکرده است. بخش مهمی از پیچیدگی بحران لبنان و ادامه جنگ داخلی، ناشی از عامل منطقه‌ای بود: سوریه وارد شد، سپس عربستان سعودی و بعد اسرائیل و بالاخره ایران و بسیاری دیگر از قدرتهای منطقه‌ای وارد شدند و این بحران حل نشد مگر وقتی که اراده بین‌المللی بر حل آن قرار گرفت و کنفرانس طائف تشکیل شد. همینطور مسئله فلسطین دچار رکود بود تا اینکه اراده بین‌المللی از طریق کمپ دیوید خود را نشان داد. کمپ دیوید یک طرح کاملاً آمریکایی بود و از اینجا بود که روند صلح آغاز شد و به موافقتنامه اسلو و سپس صلح وادی عربیه و مراحل بعدی انجامید. می‌بینیم که راه‌های قطعی پیوسته از طریق اراده بین‌المللی تحقق یافته است. تصور می‌کنم که بحران عراق وقتی وارد برزخ منطقه‌ای شد پیچیدگی بیشتری یافت. در حال حاضر ترکیه نقشی در عراق پیدا کرده است. سوریه اکنون حسابهایی متفاوت با حسابهای قبلی دارد و احساس می‌کند که زیر فشار همپیمانی ترکیه و اسرائیل که قرار است اردن نیز بدان بپیوندد، خفه می‌شود و از دریا و خشکی در محاصره قرار می‌گیرد، لذا راهی ندارد جز آنکه سیاستهای درهای باز را با عراق در پیش گیرد. به عبارت دیگر به محاسبات سوریه در مورد مسئله عراق، عوامل تازه‌ای افزوده شده است. ترکیه نیز محاسبات تازه‌ای پس از همپیمانی با اسرائیل دارد. اکنون از مقوله جدیدی به نام امپریالیزم ترکی همپیمان با جنبش صهیونیسم سخن می‌رود. ایران نیز حساسیت تازه‌ای نسبت به مسئله عراق احساس می‌کند که با حساسیت آن در گذشته فرق دارد، بویژه همکاری نزدیک ترکیه و اسرائیل باعث شده است که ایران تحرک ترکیه در شمال عراق را به مثابه تهدیدی برای امنیت ملی خود بداند. بنابراین به نظر من، وارد شدن مسئله

عراق در بستر معادلات منطقه ای نشان می دهد که در سطح بین المللی تمایلی برای حل بحران عراق وجود ندارد. به عبارت دیگر، خواست بین المللی نگهداشتن عراق در همین حالت بحرانی است. به همین دلیل می بینیم که افق بسیار تیره و تاریک است و جناح معارض عراق باید در اندیشه خود تجدید نظر کند و به روش دیگری بیانیدشد بویژه که اکنون مجال تحرک در برابر جناح معارض بسیار تنگ شده است. جناح معارض عراق اکنون بسیاری از متحدان خود از جمله سوریه را از دست داده است، زیرا چه بخواهیم چه نخواهیم، محاسبات سوریه با محاسبات جناح معارض عراق تفاوت دارد. دیدگاه ایران نسبت به گذشته تغییر یافته. ترکیه که زمانی به برخی از گروههای کرد کمک می کرد اکنون روش دیگری در پیش گرفته است. نتیجه می گیریم که بحران عراق در تونل منطقه ای وارد شده و این تونل بسیار تاریک و بی پایان است و هیچ چشم اندازی ندارد. باز هم تأکید می کنم که من بدبین نیستم، اما اینها واقعیات است که جناح معارض عراق باید آن را در نظر بگیرد.

مهتدی: بحثهای جالبی است، ولی تصور می کنم ما بیشتر از وقت تعیین شده بحث کرده ایم. در عین حال شاید حالت بدبینی آقای یاسین مجید که پیوسته آن را انکار می کند حسن ختام خوبی برای پایان دادن به این میزگرد نباشد، لذا از آقای دکتر عادل عبدالمهدی خواهش می کنم چنانچه نکته ای نگفته دارند بیان بفرمایند.

مجید: البته من خوشبین هستم.

عبدالمهدی: به اینکه دستی از غیب برسد و مشکلات عراق را حل کند

مجید: خیر، به قدرت جناح معارض در تجدید نظر و برنامه ریزی.

عبدالمهدی: من در پایان باز هم تأکید می کنم که نباید در یک مقطع زمانی متوقف

شویم، زیرا این کار ما را به نتیجه گیریهای خطرناکی می رساند. حتی در مورد انقلاب اسلامی ایران اگر مقطعی نگاه کنیم و حالت محاصره را ببینیم امکان ندارد به نتیجه گیریهای کامل

دست یابیم. جناح معارض عراق فراز و نشیبهای بزرگی را پشت سر نهاده و دست آوردهای خوبی داشته است. پایداری در برابر حجم عظیمی از سرکوب و تسلیم نشدن به خودی خود دستاورد بزرگی است، قرار گرفتن در معرض سلاحهای شیمیایی، تحمل طرح رژیم در مورد خشکانیدن هورها و نابود کردن بسیاری از روستاها و قتل عام سکنه آن یا کوچ دادن آنها به جاههای دیگر، همه اینها را تحمل کرده و هنوز هم به حیات خود ادامه می دهد. این یک دستاورد بزرگ تاریخی است که باید در تاریخ ثبت شود. جناح معارض به رغم همه این مصائب اکنون از یک قدرت بالای مردمی برخوردار است. ولی ما در برابر یک مرحله جدید قرار داریم. اگر جناح معارض بتواند در این مرحله طرح سیاسی درستی را پی ریزی کند می تواند طرفهای منطقه را در برابر واقعیات جدیدی قرار دهد. نیروهای منطقه ای با واقعیات عینی و قابل لمس کار می کنند نه با مشتئی شعار. شک نیست که جناح معارض باید راه حلهای مورد نظر خود را بررسی و تدوین کند. تا هم صحنه داخلی و هم طرفهای منطقه ای و حتی بین المللی را دنبال خود بکشاند. اینها چیزی نیست که ظرف چند دقیقه روی کاغذ بیاید، زیرا بحران عراق بسیار پیچیده است و شاید سالها طول بکشد تا راه حلها مشخص شود. رسیدن به راه حل از طریق خیالبافی و جرقه های ذهنی و حسابهای ریاضی نیست بلکه همراه با مجموعه ای از برخوردها، رنجها، شکستها و موفقیتهاست که در نهایت راه حلهای درست پدیدار می گردد. من معتقدم که شرایط میدانی زمینه را برای پدید آمدن راه حلها فراهم می کند و تحرکات مثبت خوبی در کنار موانع بسیار وجود دارد. اکنون پدیده فراز نظامیان از ارتش روندی فزاینده دارد. اکنون پدیده سرکوبی و نابود کردن انسانها شکل میلیونی به خود گرفته است. مسئله ساده و شوخی نیست. حالت مقاومت مردمی و عصیان مدنی در همه جا به وضوح دیده می شود. عقل اسلامی و ملی باید بسترهای مناسب را برای حرکت این مقاومت مردمی ایجاد کند. اگر جناح معارض در این مورد ابراز عجز نکند بطور حتم یک فرصت تاریخی را از دست داده است. من وضعیت را پیوسته در حال تحرک می بینیم. نباید به تماشای مشکلات نشست و از مسؤولیت برنامه ریزی برای گسترش نقاط مثبت شانه خالی کرد. نیروهای منطقه ای منافع همسانی ندارند و قادر به ساختن معارضه نیستند. این وظیفه جناح معارض است که پیوسته در حال حرکت و ارزیابی

نقاط مثبت و منفی و برنامه ریزی دقیق و درست برای پیشبرد امور باشد.

مهمتدی: ضمن تشکر از برادران ارجمند، تصور می‌کنم که مطالب مهم و مفیدی در بحثهای این میزگرد مطرح شد که بطور حتم مورد توجه پژوهشگران و خوانندگان فصلنامه ما قرار خواهد گرفت. بویژه که عراق به عنوان نخستین کشور عربی همسایه ایران در واقع باید دروازه همکاری ایران با جهان عرب باشد. متأسفانه عراق هرگز نتوانسته این نقش را بر عهده گیرد. پیوسته دستخوش تیرگی و خصومت بوده و قدرتهای سلطه‌گر بین‌المللی پیوسته از این خصومت سود برده و بدان دامن زده‌اند. با امید به آینده‌ای روشن برای حل بحران عراق طبق منافع و آرمانهای ملت مسلمان عراق و پایان یافتن این کابوس، این میزگرد را به پایان می‌بریم و بار دیگر از شرکت برادران ارجمند در این بحث سپاسگزاری می‌کنم. □

پژوهشگاه علوم انسانی و مطالعات فرهنگی
پرتال جامع علوم انسانی